

وحدت وجود در فلسفه و عرفان

پروفسور سیدحسن امین

□ استهلاک تعدد شوون در احدیت ذات

صوفیه به استهلاک تعدد شوون در احدیت ذات قائلند. یعنی می‌گویند که اشیا دارای سه موطن یا سه منشأند به شرح زیر:

الف- موطن ذات که تمام شوون ذاتی در ذات محض که وجود بحث بسیط است، مندرج است. این موطن که از آن به مرتبه‌ی احدیت و مقام غیبت هویت یا غیب‌الغیوب تعبیر می‌کنند، از هرگونه تقید و تعینی به دور است. این‌جا مرتبه‌ی نفی صفات از ذات است و لذا هم عقل و هم کشف و شهود را بدین آستانه‌ی اقدس راهی نیست و این موطن ذات به شرط لا و استهلاک تام است.

ب- موطن علم که شوون و تعینات به‌نحوی از تفصیل علمی در مرتبه‌ی واحدیت از یک‌دیگر ممتاز شده‌اند و این مقام تجلی اول و مرتبه‌ی اسماء و صفات است که با فیض اقدس، حضرت ذات، بر خود تجلی کرده است و با خود نرد عشق می‌باخته است.

ج- موطن عین که مقام تعین و تشخیص خارجی است و حق با تجلی ثانوی که به آن فیض مقدس گویند، در این موطن سریان نور وجود را در مجالی و مظاهر عالم امکان موجد و موجب شده است لذا متصوفه، حق را فاعل بالتجلی دانند و مظاهر این تجلی را اعم از عالم مجردات (حضرت جبروت)، عالم مثال (حضرت ملکوت) و جهان مادی (حضرت ملک و ناسوت) همه اطوار و شوون حق می‌دانند. در عین حال، همه‌ی این شوون و اطوار مختلف در مقام احدیت، در ذات شاه وجود مستهلاک‌اند. به تعبیر دیگر به قول شیخ شبستر:

جهان خلق و امر آن‌جا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد
نشد این کثرت از وحدت پدیدار یکی را چون شمردی گشت بسیار
یکی بین و یکی دان و یکی خوان بدین ختم آمد اصل و فرع قرآن
باز از همین مقوله است، آن‌چه جامی در قصیده‌ی مشهور خود گوید:

بالذات واحدی تو و اعداد کون را نبود جز اختلاف ظهور تو مستند
رخسار وحدت تو جمال دگر گرفت در دیده‌ی شهود ز خال و خط عدد
از کثرت زید نشود بحر مخفی بحر حقیقتی تو و عالم همه زید
جامی باز در جای دیگر گوید:

حبذا روزی که پیش از روز و شب فارغ از اندوه و آزار و طلب
متحد بودیم با شاه وجود حکم غیریت به کلی محو بود
بود اعیان جهان بی‌چند و چون ز امتیاز علمی و عینی برون
نی به لوح علمشان نقش ثبوت نی ز فیض خوان هستی خورده قوت

نی ز حق ممتاز و نی از یک‌دگر غرقه‌ی دریای وحدت سر به سر
ناگهان در جنبش آمد بحر جود جمله را در خود با خود نمود
امتیاز علم آمد در میان بی‌نشانی را نشان‌ها شد عیان
واجب و ممکن ز هم ممتاز شد رسم و آیین دویی آغاز شد
بعد از آن یک موج دیگر زد محیط سوی ساحل آمد از روح بسیط
موج دیگر زد پدید آمد عیان برزخ جامع میان جسم و جان
پیش آن‌که از زمره‌ی اهل حق است نام آن برزخ مثال مطلق است
موج دیگر باز در کنار آمده جسم و جسمانی پدیدار آمده
جسم این هم گشت طوراً بعد طور تا به‌نوع آخرش افتاد دور
نوع آخر آدم است و آدمی گشته محروم از مقام محرمی
بر مراتب سر به سر کرده عبور پایه پایه ز اصل خود افتاده دور
گر نگرود باز مسکین ز این سفر نیست از وی هیچ‌کس مهجورتر
همین معانی را به بهترین وجهی در این غزل معروف می‌توان دید:

ناگهان موجی ز بحر لامکان آمد پدید
کز نهیبش این همه شور و فغان آمد پدید
راز خود می‌گفت با خود آن نگار جلوه‌گر
راز او بیرون فتاد، این داستان آمد پدید
با جمال خود تقابل کرد اسماء جلال
آن طرف غالب شده زان رو عیان آمد پدید
خواست تا اعیان ثابت راز علم آرد به عین
ذات و اسماء و نعوت بی‌کران آمد پدید
حسن خود را کرد پس بر روح اعظم جلوه‌یسی
عقل و نفس و عرش و فرش و آسمان آمد پدید
خواست تا خود را به خود بنماید او زان سان که اوست
مظهر جامع چو آدم در جهان آمد پدید
حضرت سلطان برون زد خیمه‌ی ذات و صفات
لشکر بی‌حد و حصرش را مکان آمد پدید
بر جهان بخشید هر گنجی که مخزون داشت عشق
تا به هر جانب هزارش بحر و کان آمد پدید
آن‌که بی‌نام و نشان و صورت و آیات بود
بی‌نشان در صورت نام و نشان آمد پدید
آن‌که فارغ بود و مستغنی به کل از این و آن
ناگهان با این و با آن در میان آمد پدید

تمثیلات عرفانی برای فهم وحدت وجود

عرفا برای تشریح اصل وحدت وجود در طرز تفکر خود، تمثیل‌هایی به کار گرفته‌اند از جمله:

۱- بهترین تمثیل این است که وجود هم‌چون دریایی یا اقیانوسی یکپارچه، یکتا و یگانه است. موجودات متعدد و متنوع مانند امواج آن دریا یا اقیانوس‌اند. آب دریا در حالت تحرک و تموج، به شکل امواج متعدد و متنوع، نمودار می‌شود. در حالت سکون و آرامش همه‌ی آن امواج فرو می‌نشینند. پس دریای متموج و متحرک با دریای ساکن و بی‌موج تفاوتی ندارد. حقیقت دریا، یکی بیش نیست. دریا همان موج است و موج همان دریاست. امواج دریا، اطوار و اشکال و صور یا شوون و حرکات دریاست، نه این که جدای از دریا، خود حقیقتی مستقل باشد. اما بیننده‌ی ظاهربین و ناآگاه ممکن است فقط همین حرکت امواج را ببیند و از خود دریا غافل شود. این است که یکی از اتباع ابن عربی (مؤیدالدین جندی) در مقام استفاده از این تمثیل می‌گوید:

البحر بحر علی ما کان من قدم

ان الحوادث امواج و انه‌ار

لا یحجبنک اشکال یشاکلها

عما تشکل فیها فهی اسیار

یعنی دریا هم‌چنان که از ازل دریا بوده است، دریاست. موجودات حادث و غیرقدیم که مصنوعات و پدیده‌های خلقتند، موج‌ها و رودهایی‌ست که دریا به شکل آن‌ها متشکل می‌شود. پس متوجه و آگاه باش تا این اشکال و صور مختلفی که دریا به آن صورت متشکل می‌شود و هم‌چون پرده‌هایی متنوع و متکثر به نظر می‌آید، تو را از دریافت حقیقت دریا و وحدت دریا محجوب نکنند.

مضمون همین تمثیل شعر عربی را، مولانا شمس‌الدین کیشی در رباعی مشهوری به فارسی به این‌گونه درآورده این است:

هر نقش که بر تخته‌ی هستی پیداست

آن صورت آن کس است که آن نقش آراست

دریای کهن چو بر زند موجی نو

موجش خوانند و در حقیقت دریاست

این رباعی فارسی را عبدالرزاق کاشانی در نامه‌یی که در دفاع از وحدت وجود به علاءالدوله‌ی سمنانی نوشته است و جامی در *نفحات عین* آن مکاتبه را نقل کرده است، ذکر می‌کند.

فخرالدین عراقی (وفات ۶۸۸ هـ) که شاگرد صدر قونوی و داماد و خلیفه‌ی بهاءالدین زکریا مولتانی (از خلفای شهاب‌الدین عمر سهروردی صاحب *عوارف المعارف*) است می‌گوید:

باز دریای جلالت ناگهان موجی زده

جمله را در قعر بحر بیکران انداخته

جمله یک چیز است موج و گوهر و دریا، ولیک

صورت هر یک خلاقی در میان انداخته

شمس مغربی در غزلی گوید:

چو بحر نامتناهی‌ست دائماً امواج

حجاب وحدت دریاست کثرت امواج

جهان و هرچه در او هست جنبش دریاست

ز قعر بحر به ساحل همی کند اخراج

مؤیدالدین جندی صاحب *فصوص الحکم* گوید:

موج‌هایی که موج هستی راست

جمله مر آب را حباب بود

پس از این روی هستی اشیا

راست، چون هستی سراب بود

۲- در تمثیل دیگری برای وحدت وجود، گفته‌اند که وجود مانند نور است و ممکنات مانند شیشه‌های رنگارنگ، چون نور از شیشه‌های مختلف رنگارنگ متجلی شود، با آن که حقیقت نور، واحد است، بیننده نوری را که از شیشه‌های رنگارنگ می‌تابد، متفاوت و به رنگ‌های متعدد می‌بیند، چنان که در تشریح همین تمثیل گفته‌اند:

اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود

که افتاد بر او پرتو خورشید وجود

هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود

خورشید در او به هر چه او بود نمود

شیخ شبستر نیز می‌گوید:

من و تو عارض ذات وجودیم

همه یک نور دان اشباح و ارواح

حافظ نیز می‌گوید:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد

۳- تمثیل وجود به صورت شخص واحد و تمثیل ممکنات به عکس آن شخص در آینه‌های متعدد (یا در یک آینه‌ی چند رویه) که در این صورت هم، چندین تصویر متفاوت در آینه‌های متعدد متقاطع و منعکس می‌شود، اما هویت واقعی شخصی که عکس او در این آینه‌های مختلف دیده می‌شود، یکی بیش نیست. این است که گفته‌اند:

و ما الوجه الا واحداً، غیر انه

اذا انت عدت المرايا، تعددا

معشوقه یکی است لیک بنهاد به پیش / از بهر نظاره صد هزار آینه بیش
در هر یک از آن آینه‌ها بنموده / بر قدر صقالت و صفا صورت خویش
حاج ملاهادی سبزواری در حواشی خود بر اسفار اربعه همین مثال
را آورده است. شاه نعمت‌الله ولی (وفات ۸۲۸ هـ) نیز در همین معنی
گوید:

وجودی در همه عالم عیان شد ولی از دیده‌ی مردم نهان شد
به هر آینه حسنی می‌نماید به هر برجی به شکلی نو درآید
حافظ نیز همین تعبیر آینه و عکس را برای نمایش وحدت وجود،
مکرر در غزلیات خود به کار گرفته است:

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد

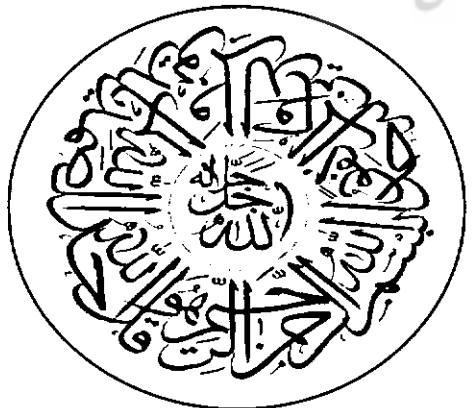
بک غزل اجتماع موشح به خط شاعر

کو، زخمی و عخل و در مان، بر اجتماع
 داشت نم بار و حسد از بر اجتماع
 یک، دل، نیندم، در بیان بر اجتماع
 حالا، چه کیستاده ایمان بر اجتماع
 نایبدم ز مردم نادان بر اجتماع
 مردم از این خجالت انسان بر اجتماع
 نازم می نشسته به در مان بر اجتماع
 ای که چند روزه شدی خان بر اجتماع
 نظمی، بین رسیده، بیان، بر اجتماع

دارم غمی ز جمل زوان بر اجتماع
 است با این باب، تکیده آه
 گنک صورت بوده و ستم روی پر
 در کتب شرف و بر زبان رسیده
 سخن علم و نظر همیشه
 زانیت، پر شاهه تحقیر و روش
 یک رنگ بودن از نظر آماده اویغ
 حق حیات مدخل را، زانجا
 فدای عشق عقل و نظام گشتم

از مجموع حروف اول مصایر، دکتر سید حسن امین، حافظ، حاصل میگردد.
 از زبان شما بر رسم یاد بود، خط و شعر: غلام حسن محمدی - تهران، آذر ماه ۱۳۵۵

خط و شعر از: غلام حسن محمدی (تهران، آذر ۱۳۸۵)
 یا سپاس از «انجمن ادبی خدیو» به مدیریت کیومرث مهدوی (کرمانشاهی)
 متخلص به خدیو که شاعر این شعر موشح را در نشست اسفند ۱۳۸۵
 آن انجمن به مدیر نشریه‌ی حافظ هدیه کرد.



دکتر مصطفی میرفخرانی

نمونه‌ی خط دکتر مصطفی میرفخرانی (قاضی اسبق دیوان عالی کشور)

اما در بین همه‌ی متأخرین، شاید عبرت نائینی بهتر از همه به بیان این مضمون موفق شده باشد:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
 عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست
 در آینه بینید اگر صورت خود را
 آن صورت آینه، شما هست و شما نیست
 ۴- تمثیل وجود به بدن انسان و تمثیل ممکنات به سایه‌ی او:
 چون به صورت آمد آن نور سره
 شد عدد چون سایه‌های کنگره

باز شمس مغربی گوید:
 هیچ دانی که ما که ایم و شما؟
 سایه‌ی آفتاب نور خدا
 ۵- تمثیل وجود به نفس انسان و تمثیل ممکنات به ملفوظ شدن اصوات مختلف که از دهان او خارج می‌شود. این است که عرفا حق مخلوق را به نفس رحمانی اصطلاح کرده‌اند و بنابر این تمثیل، نسبت ماهیت‌ها و ممکنات به نفس رحمانی مانند کلمات و حروف است به نفس انسانی. همان طور که بازدم آدمی، به صورت حروف متعین نیست و نفس کشیدن معمولی از قید الفاظ و لغات آزاد است، وجود نیز در مقام ذات، هیچ تقید و تعینی ندارد و تنها در مرحله‌ی تقید است که به صورت کلمات تامه و عقول قادسه (محکمت) و کلمات غیرتامه (متشابهات) متجلی و متعین شده است.

۶- تمثیل وجود به آب و یا شراب و تمثیل ماهیت‌ها به حباب.
 چنان که جامی در لویح گوید:

هستی که ظهور می‌کند در همه شی
 خواهی که بری به حال وی با همه پی
 رو بر سر می حباب را بین که چه سان
 می وی بود اندر وی و وی در می می
 دیگری گفته است:

گرچه آب و حباب باشد در
 در حقیقت، حباب، آب بود
 ۷- تمثیل وجود به شراب و تمثیل ماهیت‌ها به عنوان ظرف، وجود و مرز و حد وجود بیاله به شراب:
 رق الزجاج و رقت الخمر
 فکانها خمر و لاقح
 چنان که عراقی گوید:
 از صفای می و لطافت جام

درهم آمیخت رنگ جام و مدام
 همه جام است و نیست گویی می

یا مدام است و نیست گویی جام
 ۸- در زمان ما تشبیه دیگری، بهتر می‌تواند طرز تفکر عرفای قائل به مظهریت جهان را برای جهان آفرین برساند. به این تمثیل که نموده‌ها و ممکنات، مانند فیلم روی صفحه‌ی تلویزیون یا پرده‌ی سینماست که آن‌چه از نوار ویدئو یا حلقه‌ی فیلم سینما به نظر تماشاچیان، حقیقت به نظر می‌رسد و اسباب تفریح و دل خوشی یا تألم و تأثر ایشان می‌شود، اما در واقع تنها تجلی و مظهر بازیگران و هنرپیشگان است. ■

یادداشت‌ها و پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.